

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فرمکت و اژدها می‌عامیانه

(در دوره قاجار)

رضا حکیم خراسانی

تألیف: ۱۳۰۷ هجری

به صحیح

سید علی‌آل داد

ضمیمه شماره ۱۹

نامه فرمکستان

تهران، خرداد ۱۳۸۴

۱۹
ضمیمه شماره
نامه فرهنگستان

فرهنگ و اژدهای عامیانه (در دوره قاجار)
رضا حکیم خراسانی، تألیف ۱۳۰۷ق
به تصحیح سید علی آل داود
ناشر: فرهنگستان زبان و ادب فارسی
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
بها: ۳۰۰۰ ریال
برای مشترکان: رایگان

نشانی ناشر: تهران، خیابان شهید احمد قصیر (پخارست)، نبش خیابان سوم، شماره ۸
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۳۹۴ تلفن: ۸۷۱۲۲۸۱، ۸۷۱۰۶۸۷ دورنگار: ۸۷۲۳۲۸۵

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	فرهنگ واژه‌های عامیانه
۳۲	فهرست واژه‌ها به ترتیب الفبا
۳۵	توضیحات
۳۸	منابع

مقدّمه

گرداوری و ضبط واژه‌ها و امثال محاوره‌ای و عامیانه در زبان فارسی پیشینهٔ درازی ندارد. فرهنگ‌نویسان قدیم به ضبط و تدوین مصطلحات رایج در میان عame مردم توجه نداشتند و پرداختن به آن را دونشأن خود می‌شمردند. شاعران و ادبیان و نثرنویسان نیز، تا اوایل دوران معاصر، عموماً به زبان محاوره مردم عادی اعتنای نشان نمی‌دادند و آثار خود را صرفاً با استفاده از زبان ادبی پدید می‌آوردند. از این رو، جز به تصادف، واژه‌ای از تداول عامه در آثار ادبی یا کتب لغت راه نمی‌یافتد. شاید یکی از استثنایها در این باب شاعر و عارف نامدار مولانا جلال الدین مولوی باشد. او گاه از استعمال الفاظ عامیانه پرهیز نداشته و، به مناسبت، برخی از آنها را، که حتی امروزه رواج دارند، در اشعار خود به کار برده است. پس از او، در آثار عبید زاکانی و برخی شاعران دیگر از این واژه‌ها به انداک شمار استفاده شده است. تاکنون پژوهش مستقل و کاملی در این مقوله صورت نگرفته یا نگارنده از آن مطلع نیست.

به نظر می‌رسد که همین استفاده اندک پیشینیان از لغات عامیانه و گاه لغات گویشی صرفاً به ضرورت شعری و نبودن واژه مناسب مدلول در زبان ادبی بوده است. از زمان قاجاریه، به ویژه عهد ناصرالدین شاه، در سلیقهٔ شاعران و نویسنده‌گان به تدریج تغیراتی پدید آمد. نخست یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶) شمار نسبتاً زیادی از امثال و الفاظ عامیانه را در سروده‌های خود، به ویژه در قطعات، به کار برده. عجب آنکه او هرچند با موج نو ادبیات اروپایی و رمانهایی که گهگاه ترجمه می‌شدند آشنایی نداشت، به ضرورت استفاده از واژه‌ها و امثال رایج در میان مردم کوچه و بازار پی برده بود.

پس از یغما، در اواخر عهد ناصری، واژه‌نامه کوتاهی از اصطلاحات عامیانه که بیشتر جنبهٔ طنز داشت تألیف و به چاپ رسید. این فرهنگ به چند نام شهرت یافته که مشهورتر از همه مرآت‌الله‌است. نام مؤلف دقیقاً معلوم نیست. کسانی، از جمله روان‌شاد استاد مجتبی مینوی، آن را از شریعت‌دار تبریزی و کسانی دیگر از میرزا حبیب‌الله لشکرنویس دانسته‌اند. عده‌ای نیز این کتاب مشهور را با عنوانین گوناگون به نام خود چاپ کرده‌اند. مرآت‌الله‌اء، که در مفصل‌ترین چاپ آن حاوی ۱۲۴ واژه و اصطلاح است، بی‌شباهت به برخی آثار عبید زاکانی نیست. این واژه‌نامه، که نخست در سال ۱۳۰۸ق و سپس در ۱۳۲۱ق به چاپ سنگی رسید، در میان ادب‌و محققان معاصر شناخته شده نبود تا آنکه بخشها‌یی از آن، به تفاریق، در ستون «از هر خرمی خوش‌های» در مجلهٔ یغما به چاپ رسید و توجه محمد‌علی جمال‌زاده، نویسندهٔ مشهور، به آن جلب شد. جمال‌زاده، در این زمان، خود به گردآوری لغات و مصطلحات عامه اشتغال داشت و، در مقدمهٔ کتاب خود، از مرآت‌الله‌اء و اهمیت آن یاد کرد. پس از آن، استاد ایرج افشار سراسر این کتاب را در دو شمارهٔ بی در بی، در سال پنجم مجلهٔ راهنمای کتاب به چاپ رساند و بر شهرت آن افزود. چند سال بعد، محمود کتیر‌ایی، پژوهشگر فرهنگ عامه، متن منقح و پیراسته آن را، براساس نسخ خطی نویافته و چاپ‌های سنگی، تدوین و همراه کثوم نه آقامجمال خوانساری منتشر کرد. در سالهای اخیر، آخرین چاپ این کتاب با نام لغات مصطلحه عوام، با افروزن چند واژهٔ جدید، به اهتمام احمد مجاهد انتشار یافته است.

اما نخستین کسی که ضرورت تدوین و گردآوری لغات عامیانه به شیوهٔ علمی را دریافت و خود سالیان دراز به آن سرگرم بود محمد‌علی جمال‌زاده، بنیان‌گذار داستان‌نویسی نو در ایران است. تا این زمان نه تنها کسی در صدد گردآوری این اصطلاحات برنیامده بود بلکه، در زمینهٔ ضبط و تدوین لغات مربوط به گویش‌های محلی ایران نیز، کسی جز تنی چند از ایران‌شناسان پژوهش جدی ارائه نداده بود. جمال‌زاده، طی سالیان متمادی، لغات و اصطلاحات عامیانه رایج- بیشتر در اصفهان و تهران- را گرد آورد و اثر خود را، همراه با مقدمه‌ای مفصل، به اهتمام روان‌شاد دکتر محمد‌مجهفر محجوب به چاپ رساند. مؤلف، در مقدمه، تاریخچه‌ای از کوشش‌های پیشینیان آورده و از جمله منظومه‌هایی را معرفی کرده که حاوی لغات محلی و عامیانه است. طبعاً باید در نظر داشت که منظور سرایندگان این منظومه‌ها از لغات محلی و عامیانه با آنچه امروزه

میان محققان رایج است تفاوت دارد. سروden شعر به لهجه عامیانه در ادوار قدیم، به ویژه در عصر قاجار، جنبه طنز و استهزا داشت. مع‌هذا از همین اشعار برخی لغات و واژه‌های محلی استخراج می‌شود که از دستبرد و تصرف زمان محفوظ مانده‌اند.

فرهنگ جمال‌زاده مفصل‌ترین و مستقل‌ترین اثر تا سالهای اخیر در این مقوله بود؛ گوآنکه در امثال و حکم دهخدا، که پیش از آن به چاپ رسیده بود، امثال عامیانه فراوان در کنار امثال و عبارات عربی و ادبی وارد شده است. اثر دیگر فرهنگ عوام امیرقلی امینی، روزنامه‌نگار و ادیب اصفهانی است. او پیش‌تر چند اثر کوتاه در این زمینه به چاپ رساند و، سرانجام، با تألیف این کتاب، که باز با اتكا به امثال و لغات رایج در بین مردم اصفهان و حومه آن نوشته شده، واژه‌ها و امثال زیادی را حفظ کرد. در اثر او، مثلهای عامیانه با مثلهای مندرج در کتابها و رایج در میان درس‌خواندگان درهم آمیخته است.

در سال ۱۳۳۱ش، اثر دیگری به نام فرهنگ عامیانه، امثال، لغات و مصطلحات تألیف یوسف رحمتی منتشر شد. در این فرهنگ، لغات از امثال و اصطلاحات تفکیک و هریک به ترتیب الفبایی منظم شده است. مؤلف این فرهنگ تنها به پژوهش‌های میدانی اکتفا کرده و به آثار مكتوب مراجعه‌ای نداشته است. کتاب کم حجم او اثر مفیدی است و حتی برخی اصطلاحات مندرج در آن -که امروزه هم رایج است- در اثر مفید استاد ابوالحسن نجفی، مفصل‌ترین و علمی‌ترین کتاب تألیف شده در این زمینه که اخیراً به چاپ رسیده، وجود ندارد.

واژه‌های عامیانه بیشتر از لغات ادبی با گذشت زمان دچار دگرگونی می‌شوند. شماری از آنها، با تغییر مناسبات اجتماعی و اقتصادی و ظهور برخی پدیده‌های جدید تمدنی، منسوخ می‌شوند و لغات و اصطلاحات جدید به جای آنها می‌نشینند. از این رو، ضرورت دارد آنها را به طور مستمر تدوین و معانی تازه آنها را ضبط کرد. از این حیث کوشش دکتر مهدی سمائی در تدوین فرهنگ لغات مخفی را، که بر تحقیقات میدانی دستیاران او در تهران بزرگ مبتنی است نباید از یاد برد. طبعاً گردآوری و چاپ و انتشار همهٔ لغاتی که بین قشرهای جامعه متداول است به آسانی میسر نیست. این کار از حوصله یک یا چند محقق خارج است و باید سازمانی متشکل از گروهی زبان‌شناس و ادب‌دان به این خدمت پردازد یا فرهنگستان مباشرت آنرا بر عهده بگیرد.

برنامه دیگری که توجه به آن ضروری است و امید می‌رود بخش فرهنگ‌نویسی

فرهنگستان آن را در مدنظر قرار دهد بازبینی متون ادبی از دیدگاه شناسایی و استخراج واژه‌های عامیانه است. طبعاً کاری است دشوار و تنها از عهده محققانی بر می‌آید که گذشته از زبان، با تاریخ اجتماعی دوره‌های متعدد آشنایی دارند. از جمله در برخی متون به چاپ رسیده چون سمک عیار، فلک‌نازنامه، خرم و زیبا، داستان حیریک، امیر ارسلان، حسین کرد، رستم‌نامه، ملک جمشید، بدیع‌الملک و سلیمان جواهری لغات عامیانه متعدد وجود دارد و استخراج و انتشار مجموعه‌هایی از آنها بسیار سودمند است.

رساله حاضر تقریباً جزو نخستین آثار مدونی است که در حوزه واژه‌های عامیانه، یا دقیق‌تر، تعبیرهای عموماً کنائی و طنز‌آمیز عامیانه، تألیف شده است. این واژه‌نامه مؤلف در سال ۱۳۰۷ق، یعنی در سالهای پایانی پادشاهی ناصرالدین شاه، فراهم آورده است. او، در مقدمه، خود را رضا حکیم خراسانی‌الاصل معرفی می‌کند. نام و احوال او و حتی اشاره‌ای به او در منابع دوره قاجار دیده نشده است. چه بسا نام مذکور مستعار و وی از رجال و دانشمندان مشهور آن زمان باشد که نخواسته نام حقیقی خود را افشا کند. حدس دیگر اینکه مؤلف از دیوانیان متوسط‌الحال و ناشناس این عهد بوده که ذوقی داشته و در حین سفر به تدوین یادداشت‌های خود پرداخته است. به طوری که از یادداشت‌های او در حواشی صفحات آخر نسخه خطی بر می‌آید، پاره‌ای از اوراق کتاب را در سفر تهران به صفحات جنوب غربی ایران به نگارش درآورده است.

از این واژه‌نامه تنها یک نسخه خطی در دست است. این نسخه هم‌اکنون ذیل شماره ۵۱۵۶ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگه‌داری می‌شود و آن به خط نستعلیق نسبتاً زیبایی است. اما، چنین می‌نماید که کاتب سواد درستی نداشته و پاره‌ای اغلاظ املائی در اثر او مشاهده می‌شود. این نسخه به قطع رقعي است و فرهنگ واژه‌های عامیانه برگ ۶۳ تا ۷۸ آن را دربرگرفته و هر صفحه آن حاوی ۱۴ سطر و در ماههای متعدد سال ۱۳۰۷ق کتابت شده است. نثر فارسی آن همه‌جا یکدست نیست. به احتمال قریب به یقین، این نسخه منحصر به فرد و احتمالاً به خط مؤلف است.

شباهت این واژه‌نامه با مرآت‌البلهاء، هرچند همزمان با آن تألیف شده و هردو از قدیم‌ترین فرهنگ‌های عامیانه فارسی به شمار می‌روند، اندک است. مرآت‌البلهاء، در آخرین ویرایش، که به اهتمام احمد مجاهد منتشر شده و ویراستار همه نسخ خطی و

چاپی را ملاحظه کرده، شامل ۱۲۴ واژه و فرهنگ حاضر حاوی ۱۵۸ واژه است که، از آن میان، فقط شش لغت بین دو کتاب مشترک و دو واژه نزدیک به هم است. معناهای واژه‌های مشترک در دو اثر فرق دارد و معلوم می‌شود در یک مقطع زمانی و احتمالاً در بین قشهرهای گوناگون جامعه الفاظ و اصطلاحات واحد به معنای متفاوت به کار می‌رفته‌اند. برای نمونه، معنای دو لغت مشترک را از دو اثر مذکور نقل می‌کنیم:

فرهنگ واژه‌های عامیانه	مرآت البهاء	گوشت تلخ (ص ۳۸)	گوشت تلخ [ص ۲۷ چاپ مجاهد]
عموم قابوچیان و خواجه‌سرایان و نایابان فراش خانه و نسق‌چیان و بعضی از قورچانچیان خر را گویند.	تحویلدار وجوه دیوانی را گویند. در صورتی که برات‌دار بیچاره را عاجز و مستأصل کند. این صفت مرکب از ظلم و طمع است.	جوان‌های مدرسه دارالفنون و نمره آنها که فقط به سالی دو دست ملبوس دوخته نظامی و شبی دو گیلاس عرق بی‌مزه شادان و خوشحال باشند و دیگر به کمال هنر نپردازنند.	توان گفت که واژه‌های این واژه‌نامه عموماً در کتب لغت و در آثار شاعران و نویسندهای وارد نشده‌اند.

با اینکه بین واژه‌های مندرج در فرهنگ واژه‌های عامیانه با کتب لغت و اصطلاح مقایسه دقیقی صورت نگرفته. لیکن به جرأت می‌توان گفت که واژه‌های این واژه‌نامه عموماً در

کتب لغت و در آثار شاعران و نویسندهای وارد نشده‌اند.

امروزه فاصله بین زبان عامیانه و زبان ادبی و رسمی رو به کاهش نهاده و روز به روز با گسترش فوق العاده رسانه‌های گروهی این فاصله کمتر می‌شود. از این رو، ضرورت فوری دارد که به ضبط و تدوین آنها در سراسر کشور اقدام شود. هرچه به عقب برگردیدم این فاصله را بیشتر می‌یابیم. حتی میان گویشهای روستاهای مجاور هم تفاوتها زیاد بوده و گاه ساکنان یک روستا از درک و فهم گویش روستای همسایه خود عاجز می‌مانده‌اند. این فرهنگ را مؤلف به ترتیب الفبایی مرتب نکرده و ظاهراً هرچه را به دست آورده

فوراً ضبط و پاکنویس کرده است. او موفق به اتمام آن هم نشده است. لیکن این احتمال وجود دارد که در آینده با شناسایی نسخه خطی دیگر، تکمیل آن میسر گردد.
نگارنده، ضمن حفظ ترتیب نسخه، مدخلها را شماره‌گذاری کرده و، در پایان، فهرست الفبایی آنها را براساس شماره‌ها تنظیم کرده است تا جوینده، از طریق شماره هر مدخل، به آسانی بتواند آن را در فرهنگ پیدا کند.

و نکته آخر آنکه، نگارنده بنا به توصیه استاد محترم آقای دکتر علی اشرف صادقی که این واژه‌نامه را پیش از چاپ مطالعه و نظریات سودمندی در اصلاح و تکمیل آن بیان داشتند— با برخی فرهنگها از جمله فرهنگ بزرگ سخن مقایسه و مقابله نموده و معانی واژه‌هایی را که در این فرهنگ بود نقل کرده‌ام.
ضمناً، به گمان ایشان، برخی لغات مندرج در این واژه‌نامه در تهران رواج نداشته و، محتملأً، از اصطلاحات رایج در میان ولایات ایران برگرفته شده است. از این رو، آن را به نظر برخی دوستان دانشمند رسانده و از آن میان بنا به اشاره دوست دانشمند دکتر مجdal الدین کیوانی، بعضی از این واژه‌ها هنوز هم در شهر اصفهان رایج است و مردم عادی در محاوره آن را به کار می‌برند. معانی رایج این واژه‌ها در اصفهان را نیز به روایت ایشان در پایان رساله آورده‌ام.

سیدعلی آل داود

آذرماه ۱۳۸۳

فرهنگ واژه‌های عامیانه

نیکوترين ما خلق به حکم خلق‌الآخر فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، نوع انسان است. و در نوع هرکس که از خصایل ذمیمه رذیله حیوانیه خالی تر و باخلق الله متخلق تر و به صفات الله، که صفات ائمه اطهار و اولیاً بزرگوار است، متصصف تر و برتر، البته در اولیت بر نوع به ملاحظات عدیده عقلی و نقلی اولی و مقدماتر است.

پس، در این صورت، اشخاصی را که داعیه تفوق و ریاسات در سر است لازم است که قبول تربیت از مرّبین نمایند و اقوال بزرگان را، که به عبارت موجز و لسان اهل زمان بیان می‌نمایند، به سمع رضا و اطاعت اصلاح نمایند؛ و اشارات فعلی و استعارات قولی آنها را، در هر مقام، سرمتشقی سلوک و روش خود نمایند.

لهذا، در مقام تعریض، بعضی از هنجارهای سخیفه و رفتارهای رکیکه را این بنده رضای حکیم خراسانی الاصل به طرز لغت در این ۹۰٪ دقيقه شرح داده که بیش در آن به مطالعه درک و ضبط نمایند و خصایل حمیده آن را بر لوح دل ثبت نمایند و حالات ذمیمه آن را از خود سلب و نقی سازند. و اگر چه مرا عقیده این است که میان عیب و هنرشن دوستان کریم تفاوتی نکند، چون نظر نمی‌باشد و هرکسی را کریمی در دوستی پیشه نیست، من هم، به رسم صاحب نظران عهد، نظر به قبایح و محاسن رسمی ظاهری نموده، این لغتها را نگاشتم و ترتیب آن را برابر ترتیبی گذاشتم. والیکم سلامی و معتمدی.

(۱) عزیز بی‌جهت کسی را گویند که هر نعمت و عزّتی را به کمال بخواهد، بدون حمل زحمتی از زحمات دنیا و ایتیان خدمتی از خدمات.

- (۲) **عَشَار** کسی که به زور و زجر از خلق‌الله و کسبه جلب منافع و مداخل کند و صرف معاش خود نماید.
- (۳) **هاتان ماتان** بزرگ‌زاده که به ناز و نعمت و لَلَه و دَدَه بالا آمده باشد و در پریشانی افتاد و هیچ هنری نداشته باشد و متوجه اعزاز از همه کسی باشد.
- (۴) **دقْرُونُوش** شاهزادگان و بزرگ‌زادگانی که در مجالس ابدًا گوش به حرف کسی ندهند، اگرچه دولتخواهی خودشان بوده باشد، و عاشقِ حرفهای خود باشند و معلوماتِ ذهنی خود.
- (۵) **بَيْمَرَوت** اشخاصی که فقط به ظلم و جور و فحش و زور بخواهند همه کارهای خود را پیش ببرند و صدمه خلق‌الله را جزو جوانمردی و زرنگی بشمارند.
- (۶) **تُفْ دیوار** کسی که به مجالس اعیان و کارگزاران دولت یا ملت برود و در آنجا یارای ادای مطلب نکند و مسکوت عنه بنشیند و بدون عرض حاجت مراجعت کند.
- (۷) **دیوار عَرِيض** عالم و بزرگ‌زاده‌ای که فقط به هیکل عظیم بخواهد کار خود را نشر و تتفییج و رواج دهد و ابداً در حرکات و هنچارش معنی و مزه نباشد.
- (۸) **دَيْوَث^۱** مرد بی‌عرضه که زنِ باعرضه و هتّاک نگه‌دارد.
- (۹) **گاگُول** با کاف فارسی، اشخاص جسمی بلغمی مزاج را گویند که، در عمرهای دراز معاشرت با مردمان خوب و تربیتها دوری، به حالت طفویلیت و رضاع باقی باشد و جز طرز و روشهای خود را در عالم عیب و دیوانگی شمارد.
- (۱۰) **سخَرَه خواص** هزاں و فحاش را گویند که به فحشهای عرضی بخواهد مردمان را بخنداند.
- (۱۱) **تاطوله^۲** شراب و مسکرات را و بُرْش^۳ را خصوصاً می‌گویند.
- (۱۲) **قَابْ هفت رو سائیده** پیش خدمتهای پیره‌مرد شکیل که هنوز امید معشوقیت به خود دارد و به آقایش به ناز و عاشق‌کشیهای قدیمی سلوک کند و هر که از این نمره باشد.
- (۱۳) **كُنه** رندهای قدیمی را می‌گویند که، از بچه‌نوکرهای تازه، روزی هفت دفعه زمین می‌خورند و باز خود را از تک و تا نمی‌اندازند.
- (۱۴) **شال پا** صاحب منصبها و صاحب لقبهایی، که هنوز دست چپ و راست خود را

(۱) در اصل: دیوس

(۲) ظاهرًا همان تاتوره است.

(۳) به روسی نوعی سوپ است.

نمی‌داند و از عالم خودش بیرون نرفته است، مدعی کارهای بزرگ می‌شود و آن منصب و لقب را از عظم و اعتبار می‌اندازد و تنزل می‌دهد آنها را به چارواداری و کاروان‌سراداری و مستقلچی‌گری.

(۱۵) **شُرْبُ اليهود** بزم شرابی که ملاً و مسائل ملایی در آن باشد و صحبت خلافی مناسبت آن مجلس در آنجا شود و روضه‌خوان و مداح و عزیمه‌خوان و تعزیه‌خوان در آن مجلس راه داشته باشد.

(۱۶) **مغبون لازم‌الرَّحْمَم** شخصی که خرج کند و زحمتها را زیاد کشد برای وصول به...ش را دیگری بکند.

(۱۷) **شلخته پلخته** عموماً اهل اصفهان را می‌گویند.

(۱۸) **گدآگشنه** عموم سادات و خصوصاً سادات صحیح النسب را گویند.

(۱۹) **کدبانو** اشخاصی که مدعی ریاسات کلی باشند و همتش غالباً مقصور و مصروف بُن‌شَن انبارکردن به خانه‌اش باشد.

(۲۰) **کوچولی** بروزن مُوجولی، اشخاص قالب کوچک که بخواهند بر جمعی از خود بزرگ‌تر و قوی‌هیکل‌تر و مهیب‌تر برتری و ریاست جویند.

(۲۱) **مُندک** شخصی را که لقب و منصب پرزحمت پرغاشه بدھند و دیناری کسی در آن کار به او ندهد و نتواند به لوازم و شرایط شغلش شأن بفروشد و رفتار کند.

(۲۲) **مطرب همسایه** آوازه‌خوانی که همیشه اوج خواند.

(۲۳) **جُل انبار** بزرگی که ملبوسش در میان عمله و آکله‌اش امتیازی نداشته باشد و این عمل را شکسته نفسی بداند.

(۲۴) **ذُقره** کنایه از اشخاصی که کُلجه و حرقه‌های سنجاب و خز را محض تعلق سالهای سال نگه دارد و هرساله دمش را نو کند و محض اظهار اعتبار بپوشد و بطنوش هیچ پشم نداشته باشد.

(۲۵) **لُختى** جوانهای مدرسه دارالفنون و نمره [=امثال و نظایر] آنها که فقط به سالی دو دست ملبوس دوخته نظامی و شبی دو گیلاس عرق بی‌مزه شادان و خوشحال باشند و دیگر به کمال هنر نپردازند.

(۲۶) **لازم‌النفقة** ملاهای بی‌سوادِ عمامه بزرگ که به سلام فقط و بالا نشستن از مردم و بزرگان شاد و راضی باشند.

- (۲۷) **بی‌ادب** اشخاصی که با پادشاه از طفویلیت بالا آمده باشند و باز می‌خواهند به همان سلوکِ سلف رفتار نمایند.
- (۲۸) **بی‌حیا** کسی که بر ولی نعمت خود رو به رو بخواهد بیشی و پیشی جوید.
- (۲۹) **شخص** کسی که بردار و علیم و علم و همیم بود و صبر بر صدمات و خرافات اجزای خود کند.
- (۳۰) **کمان‌هولانی** کسی که، بدون غرضهای دنیوی و اخروی، خود کارگزار مردمان شود.
- (۳۱) **قفرس** چون کسی که به شالهای نو و کهنه رفو^۴ کرده مثقالی سه چهار شاهی لباسهایش را سجاف کند و به خرج دهد. و پرهای عیاری خودساز را عموماً گویند.
- (۳۲) **گوش‌قد** اشخاصی که به عادت گوشهاشان را از کلاه بیرون می‌گذارند چنانچه گوش خر می‌نماید و در معلومات قدیdea خود، اگر چه خلاف بدیهی هم باشد، مستبد الرأی باشد و قول احدي را نخرد و اين حالت غالباً در تهرانیها و قزوینیها یافت می‌شود.
- (۳۳) **قمعغیم** علمایی که علم را فقط به فقه بخواهند محدود کنند و به غلظت و قرائت ادای حروف را نمایند، اگر چه حرفاها یومیه باشد و غالباً در مجالس مُصدر شود. و اگر حرفی خلاف فقاہت بشنود انکار کند.
- (۳۴) **په‌په** بزرگزادگانی که به چاپوی مردم مالشان را صرف کنند و این را همت و سخاوت بدانند.
- (۳۵) **نُتر** غالب از بزرگزادگانی که، در زمان پدر و مادرش، عزیز محترم^۵ بوده است و، بعد از آنها، بلاستحقاق و سبب، از همه کس همان موقعها را داشته باشد.
- (۳۶) **پرتوخمه** اشخاصی که گلجه و سرداریها و سایر لباسشان را مزین به زئاردوزیهای زیاد از گلابتون و غیره نمایند.
- (۳۷) **نجیب** اهل مدرسه را عموماً [گویند] و خصوصاً اشخاصی که به علم مُلائی رسمی افتخار و اعتبار می‌فروشنند و گویا که مردم را آنها خلق نموده‌اند.
- (۳۸) **گوشت‌تلخ** عموم قاچوچیان و خواجه‌سرایان و ناییان فراشخانه و نسق‌چیان و

(۵) در اصل نسخه خطی: محرم

(۴) در اصل: رفع

بعضی از قورچانچیانِ خر را می‌گویند.

(۳۹) **شیشکی** ارذال و فراشان و محصلانی که اوّل به تشدد تمام وارد شود؛ همین‌که نقش پول سگ دُم را دید، شُل شود و حکم آقایش را نراند.

(۴۰) **دو دور فوطک** اسبابهای خوب نفیس فرنگی را عموماً و اسبابهای خرازی و ساعتهای کار مکب را گویند.

(۴۱) **آلت معطله** توب و تفنگ و خمپاره و نظایر آن و کلیه ادات نظامی.

(۴۲) **زیپولی** اطفالی که اغذیه را به هضم اوّل که در کبد رسیده باشد و هنوز قسمت^۶ تام به ریه و جگر نرسیده باشد و از آن به کلیه و از آنجا به مرکز روح انسانی که قلب است نرسانیده دفع نماید و قوّه ناساریقه^۷ او تمام شده باشد و به این جهت قطور و آماسیده بماند، بزرگ نشود.

(۴۳) **بدعُنْت** بروزن بَدَافُق، اشخاص بدمال و کودن که زلف پاشنه نخواب بگذارد و محض خودخواهی، بی منصب لباس نظامی بپوشد با کمال بَدَگلی.

(۴۴) **قرغُو** قورتی و غرابهای اهل دهات را می‌گویند که، به بستگی یکی از اهل شهر، قbahای سجاف قصب و ملبوس خارج از زیّ رعیتی بپوشد و در ده خود را به نظر مردم جلوه دهد. و به این جهت جمعی از جوانان اهل ده او را از کار رعیتی و نان حلال باز کند.^۷

(۴۵) **ریقباشی** اطفالی که به قوّه مُنْخَرات، از قبیل ماست و دوغ، نطفه‌شان منعقد شود و دیرنَمَو و سفیدچهره باشند.

(۴۶) **بی‌مزه** عموم اهالی تهران که تهرانی‌الاصل خصوصاً لوطیها و اجلافهای از تجارت و کسبه‌شان.

(۴۷) **داشمشهدی** خوشمزه‌ها و مردرندها و بچه‌بازهای اهل تهران و تربیت یافته‌های سرگذرها را عموماً می‌گویند.

(۴۸) **حلوا** مردھایی که در تحت قوّه و امر و نهی زنهاشان باشند و به این جهت مطبع همه مردم باشد.

۶) قیمت؟

۷) در حاشیه کتاب، نویسنده این جمله را افزوده است: خاصه اهالی تفرش که به این دردگرفتار و همیشه دربهدر هستند.

- (۴۹) **قدِرُمَه** دامادهای کله خرگُونده‌هیکل قوی‌بنيه که دچار عروسهای کوچکِ ضعیف البنيه شوند.
- (۵۰) **کمخته** زنهای سطیر پوستِ گُلفت هیکل درشت اعضای پیر که مدعی نزاكت شوند و شوهر نازک پوست طلب‌اند.
- (۵۱) **حاشیه** کنایه از اشخاصی است که مقید و متکلف به حاشیه دور گلجه و جبه می‌شوند. و نیز کسی را گویند که مصدرِ هیچ امری نباشد و غالباً حاشیه مجلس بزرگان بشیند.
- (۵۲) **بادنجان دور قاب چین** اشخاصی که، بدون رضایت صاحب مجلس، در مجلسها حکمرانی و کارافزایی و فضولی کنند، بی‌جا.
- (۵۳) **مُرْدَهِ کِنَه** غالب محَرَّرین دفتر کشور و لشکر که به غلیان هم‌بندند.
- (۵۴) **شپش لحاف گُونه** فراشان و عمله حضور و نقاره‌خانه و صندوق‌خانه و سایر بیوتات که، با تمکن معاش، از کثرت حرص، در سن پیری هم در دوندگی است و به جایش آسوده نمی‌نشیند و دور به هیچ‌کس نمی‌دهد، اگر چه فرزندش باشد، و از کار دست نمی‌کشد.
- (۵۵) **وارث خلق‌الله ملاهایی** که همت‌شان جز به مال اموات خوردن مقصور نیست و بوى حلوا، اگر از سمت جهنم شوند فى المثل، تا درک الاسفل از آن شوق روند.
- (۵۶) **شیل‌اجان** میرزاهايی که غير از کار میرزاهاي و تحرير و نويسندگی به هر امری که فرمایش دهنند متصدی شود، در ضمن میرزاهاي، مثلاً کوره‌پزی يا چارواداري يا لله‌گری هم محض وفور حرص يا توسعه در خلاف‌کاري بکنند. و غالباً، از کثرت پريشاني حواس، شالش شُل ممثل و توی پایش بکشد و شکستِ کلاهش معکوس باشد و يك طرف جبهه‌اش روی زمين بکشد؛ و كفشن غالباً گاه راه‌رفتن کش و كش و لف و لف کند؛ و، هنگام چيز‌نويسى، زيانش را بیرون آورد و آب دماغش بچکد؛ و قلمدانش بوم قیامت باشد، اما زبانه‌اش را تعمیر کرده باشد؛ و، هنگام لزوم، هرچه آقایش آواز کنند: «شیل‌اجان»، جواب گويد: «بله آقاجان» و نيايد تا وقت آن کار بگذرد.
- (۵۷) **خرخانه‌پزی** جوانی که در خانه خودش و در تحت تربیت نهنه و بابا و حواریين نهنه و بابا ش تخته شود و تربیت شود؛ و جز بدان سبک و سوق مُندَّ و معطل بماند؛ و پستنديله نهنه و بابا ش باشد.

(۵۸) **پاچه فسفسی** زنهای پاسبُک که هر هفته هر هفت کرده، بلا لزوم و با لزوم، به خانه‌های منسوبان و آشنايان پدرش برود؛ و مهمان رفتن را خیلی خوش آید؛ و، بی وقت و بی خبر و بی موقع، جایها برود؛ و با زی و نازی حشر پیدا کند، و، به خانه هم که باشد، غالباً چادر نیاز، که معروف به چادر نماز است، در سرشن باشد؛ و، به خانه همسایه و در کوچه و سر نهر و درب دکان پاچه‌پزی، به تماشا و صرافی مردان و جوانان باشد؛ و، هنگام عاشورا و محram، هر روزه یک تکیه‌ای به تماشا رود؛ و مختصرآ کون نشین نداشته و دل درست.

(۵۹) **خُجّه قُلوجه** زنهای خنجرگذار بی‌باک که چند شوهر کرده باشند و شوهرهای عمدأ سوزانده باشند و به هوای چند شوهر دیگر هم باشند.

(۶۰) **آب دزدک** اطفال کوچک پیرزا را گویند که حرفهای بزرگ بزند و حرکات پیرها از او صادر شود.

(۶۱) **خَسَرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَة** عموم اشخاصی که، به زحمت‌های زیاد و بی‌دینیهای فاحش، دولتی بیندوزد و از ترس مردم نخورد و جمع کند، بگذارد و بمیرد. و این حالت بیشتر اختصاص به مجتهدین دارد.^۸

(۶۲) **نحس مستمر** ایامی است که به مرافعه، حسب‌الحکم، به محضر قاضی و قضات حاضر باید شد و با وکلا و اوصیای بی‌دین و بی‌مروّت مشاجره و مکالمه نمود.

(۶۳) **بدبخت** مرد جوان که زوجه پیر بگیرد و مرد پیر که زن جوان ببرد.

(۶۴) **خوش‌ادا** آن کس که هرچه ذاتی و حقیقتی دارد اظهار کند و به خرج دهد از خصالات یا کمالات یا صفات و چیزی به عاریت به خود نبندد.

(۶۵) **نکیرین** مطرب و آوازه‌خوانان و شاهد بدادا و خرمد را گویند که در مجلس به هم‌دستش کنایه از عیب اهل مجلس گوید و نجوی کند و اشاره و چشمک زند.

(۶۶) **پاچه پلشت** شاعر و نديم و جليس که پاک‌نظر نباشد، و به خانه بزرگانی که محروم است به هر کس برسد در خفیه بند کند، خواه کنار بزم یا دالان و مبال باشد خواه

^۸) مرآت‌البلهاء: شخص هرزه و بدباطنی را گویند که ظاهر خود را برای تلبیس عوام آراسته مع‌هذا خودداری نتوانسته به مضمون «از کوزه همان برون تراود که در اوست» به نظم و نثر متعرض بزرگان دین و به صدد اخلاق در ارکان شرع میین آمده و اظهار خبث باطن و هرزه‌درایی نماید و از ترس مردم از گفته خود تبری جوید، و این را خرزبریکی هم می‌نامند. این صفت ناشی از نفاق و حمق است.

دَم طویله یا حمام یا گلخن، هرجا باشد؛ و، در هنگام شهوت هم، دَده و یا با ریش سفید یا لَلِه یا همسایه یا گدای درِ خانه یا رختشوی یا غلام‌بچه، هر که باشد، از آن نگذرد. و این معنی در امثال و ذکور هردو رعایت استعمال شده است.

(۶۷) **چشه** کسی را که امتحانًا یا حقیقتاً منصبی و ریاستی دهنده او، از کم ظرفی و بی‌متانتی، جلدی از مال خلق‌الله و کسبه اسباب تجمل فراهم کند و زودزود عمارت نو بسازد؛ و او، تا در کارِ دیدن تدارک است، زودی منصبش را بگیرند و او در مبالغی دَین بماند.

(۶۸) **رخت کار** ملبوسی که عمری نگاه دارند و حفظ نمایند و نپوشند تا وقتی که گفتند پلان خر را راست کن، آنوقت درآرند و بپوشند و در آن حال پیدا باشد که این ملبوسِ مرده است نه زنده.

(۶۹) **آسوده** کسی که قسمت امروز را صرفِ امروز کند و قسمت فردا را [صرفِ] فردا.

(۷۰) **آمالبین** مردم خُرمَدِ رند که مالش را، از خوف اینکه مبادا گدا شود، نخورد و نخوراند و به سختی گذراند و، به این خوف، دائم‌العمر به گدایی زیست کند.

(۷۱) **کهنه خر** اشخاص نومنصِ نوعرصه‌ای که به لباسهای کهنه ارزان خرید رفو^۹ کرده مایل باشد و بخرد و بپوشد و تشخّص بفروشد.

(۷۲) **خادم‌اللباس** اشخاصی که لباسهای خوب قیمتی زیاد دارد و می‌پوشد؛ لیکن از لباس هنر و معرفت و کمالات عاری باشد و، در حقیقت، آبرو را و شخصیت را فقط به لباس و اسبابهای خوب داند.

(۷۳) **بی‌مغز** اشخاصی که ابدًا به زادگی و اصالت نیستند و همان زخارف دنیاداشتن را مناط اعتمنا و اعتبار دانند.

(۷۴) **بی‌تدین** کل کسبه و تجارت بازاری را گویند. خصوصاً کسبه دار‌الخلافه.

(۷۵) **لاش‌خور** عملهٔ چلوکباب را عموماً گویند، و اشخاصی که این غذای لَچَر را بهترین طبخها می‌دانند.

(۷۶) **کارنامه** آنچه صنایع و بدایع از ملبوس و اسباب که از فرنگستان به ایران می‌آورند.

(۷۷) **لاشة محض** کل نوکری که به مشق نظامی جنگ بیاموزند و تربیت و عادت نموده‌اند.

(۷۸) **چُس سگ** حرفهای حق که به گوش بعضی از دشمنان دین و دولت اسلام می‌خواند و تناکر از آن دارند.

(۷۹) **مورث فاج** کالسکه و درشکه‌های قیمتی که جزو اسباب جلالات این دوره می‌باشد.

(۸۰) **گندگنه مولد** تب دائم.

(۸۱) **شربته^{۱۰}** زنهایی که خیلی زائیده باشند و بخواهند به اسباب خارجه سرو شکم درست کنند.

(۸۲) **حمال کامل** میرزاها و خوشنویسها که فقط شووقشان به چیزنویسی و خوش طرحی جای^{۱۱} است و دیگر چندان مقید مقصود قصوري از محاسبی و کاتبی که حاصل معاش باشد نیستند.

(۸۳) **گوز** کسی که فقط به جلالات ظاهره فریفته و قانع شود و، در خورد جلال، نقد و مال و جنس و عیش اندرونی نداشته باشد.

(۸۴) **روده** کنایه از کار کسانی است که بلاعلم و وقوف تقبیل کارهای بزرگ و ریاسات کلی می‌کنند.

(۸۵) **دام پول** هرچه از فرنگستان به ایران می‌آورند.

(۸۶) **شپله** نایبان و یوزباشیان و پنجاهباشیان فراش خانه که زورخانه کار باشند و با تابینها و فراشان جزو و اجزای خودشان غالب شبهای هم پیاله شوند و انگشت گونکی بازی کنند و ندانند که حفظ مراتب و شأن به حد تفاوت منصب از واجبات عینی است.

(۸۷) **دیو** ارباب عمایم ظاهر الصلاح که شب عمامه را طاقچه و قرابه را زمین گذارد و نمازش را بخواند و مشغول شرب و خمر و از اشعار عمر خیام شاهد بر حلیلت شراب بیاورد و بگوید:

چو بوعلى خورى ارجرعه حكيمانه
به حق^{۱۲} حق که وجودت شود به حق ملحق

- و به این سبب کل ملاّهای اصلی را هم ضایع کند.
- (۸۸) **قولِدِنگ** صاحب هیکل و ریشی که به ناخوشی اُبنه مبتلا باشد.
- (۸۹) **خرچه** بچه خوشگلهای مصنوعی قزوینی پسند را گویند.
- (۹۰) **همُرُک** از قبیل مشهدی رحیم کَنْ و هر کس به این نمره درآید، و این شکل آدم را در جنم طیورش که ببری شکل هما را دارد و در عالم سُبُعی هیئت گرگ دارد. و این لفظ جامع جهتین است.
- (۹۱) **چُلَمَن** رندها و زرنگها و لطیفه‌گوهای از اهل اصفهان را عموماً می‌گویند.
- (۹۲) **قُوزولی مُزولی** اطفالی که از بی‌مئونگی [بی‌مئونتی] مادرشان کم‌شیر شوند و به بی‌شیری و سختی بزرگ شوند و، همچنین، بعد از رضاع و ایام شباب، به تنعم بالا نیاید و کوچک هیئت بماند، چرا که وجود انسانی هم مثل درختها می‌ماند: در تربیت هرچه آب زیادتر به آن بررسد البته بلندتر و رعناتر می‌شود و بالعکس بالا می‌اید.
- (۹۳) **حرستی** اشخاصی که، به گدایی و سرهمندی، اسباب تجمل فراهم کند و، برای آنکه به گدایی آبرو به خرج دهد، ده جای دیگر آبرو بریزد.
- (۹۴) **بالاین** غالباً مُدَمَّغین را گویند و آنکه طبعاً فقیرگذار و ظالم‌ناواز باشد و همیشه نگاهش به شاخصین ظاهری باشد.
- (۹۵) **لَلَوِين^{۱۲}** آنکه، به درستی شش غاز بذل و خرج، می‌خواهد تشخّص پیدا کند و مردم از او ممنون باشند.
- (۹۶) **آش‌مال** نوکر و مصاحبی که زیاد مزاچ‌گوئی آقا را بکند و هرچه از او بشنود، حق یا باطل، تصدیق کند.
- (۹۷) **داشته باش** صاحب منصبهای بی‌کفایت که کار امروز را به فردا و کار فردا به پس‌فردا بیندازد و غافل از این باشد که کار فردا با فردا می‌آید.
- (۹۸) **عياش خر** کسی که شراب خورد، لیکن پشتِ در طولیه و توی قهقهه‌خانه و دم مُبیال و زیرچلی شراب خورد با وجود تمکن.
- (۹۹) **بی‌عرضه** آنکه تمول و مکانت داشته باشد لیکن نتواند به تشخّص بخوابد و

(۱۲) مرآت‌البلهاء: للهoin، للهoin، للهoin، میرزا بی را گویند که به دستمال و جوراب هم‌بند باشد. و نیز صاحب منصبی را گویند که حاجیم و کشمیش و باسلق به جهت مباشر و سرنشیه‌دار و نویسنده خود سوغات آورد. این صفت مرکب از دنائت و طمع است.

پوشد و بر جای و شایسته صرف کند.

(۱۰۰) **فرشکی** صاحب منصب و رئیسی که رسم و آداب بزرگی را به قدر منصبش نداند و ندانند که چگونه با اشخاص رفت و آمد کند و به صلاح دید حواشی راه رود و رفتار کند.

(۱۰۱) **خُرده‌بین^{۱۳}** مردمان مُمسِک نان‌نخور بی‌حَسَب و نَسَب که صاحب منصب شوند و جزئیات خود را از هر چیز بخواهد بر کلیات بزرگان بچرباند، به زور افاده.

(۱۰۲) **مترسک سِرخوبوزه** فرّاشان و گماشتگان جدیدی که مأمور کارهای بزرگ نمایند و ابدًا بصیرت در انجام آن کار نداشته باشد.

(۱۰۳) **اردکِ حامله** بزرگان دیلم را خوانند و اشخاصی که بدان نمره و هیئت در آیند، عموماً.

(۱۰۴) **قليان دسته لَق^{۱۴}** اشخاصی که هنگام راه رفتن کمرش متحرّک و دستهایش آویزان و سرش در دوران باشد.

(۱۰۵) **مویز بی‌سُك** زنها بی که صاحب قیله یا عشیره و اقوام زیاد باشد و همه روزه از مال شوهرش آنها را مهمان کند و دائمًا در تکلفات آمد و شد آنها باشد.

(۱۰۶) **موش روی قالب صابون** اجلالی سلسله علی‌آبادی را گویند و هر کس به این نمره درآید.

(۱۰۷) **چُرتی** اهل تریاک و چای و بُرش^{۱۵} و قليان و وافور را عموماً می‌گویند و اهل هند را خصوصاً.

(۱۰۸) **یُلْ كَسَن^{۱۶}** سرهنگان پیر مُنْحنی از توپخانه و قورخانه و غیره که از فرط هِرم [=پیری] قوّه حرکت نداشته باشد، لیکن هنوز به شرارت باطنی مقطور^{۱۷} و منقرم باشد و به توسعه هم‌رکابان جدیدش راضی نباشد.

(۱۰۹) **نجیم و نجیم‌زاده** به اصطلاحات اصفهانیها عموم شاهزادگان و نوابهای صفوی و نادری و شاهرخی و ساداتی که فقط نسب را کمال دانند و به این جهت بر مردم مزیدت فروشنند، اگرچه دارای جمیع اخلاق ذمیمه باشد.

(۱۴) در اصل: خورده‌بین

(۱۵) بُرش: نوعی سوپ به زبان روسی

(۱۳) در اصل: خورده‌بین

(۱۶) یُلْ كَسَن: راہزن به زبان ترکی

(۱۷) شاید: مقطور

(۱۱۰) **حجی و رِحْجی** کسانی که فخر به این کند که سلسله اجداد ما همه حاجی بودند و رفتن مکّه را مایه اعتبار و افتخار کنند ولیکن به قدر خر عیسی هم کمال نفسانی و انسانیت حاصل نکرده باشد و این ناخوشی بیشتر در سلسله تجّار، خاصّةً تجّار اصفهان، عموم دارد.

(۱۱۱) **دَنَگَال** عموم اهل مازندران و نور و کجور که تن و هیکل بهیمی را به فوز برنجهای صدری و کرهای گاو و گاومیش منور می‌نمایند لیکن از نور معنی و معرفت خبر ندارند. و من می‌گوییم: آدمی را که جان معنی نیست حیوانی به صورت بشر است

(۱۱۲) **لِخَه** صاحب منصبی که چندین مرتبه او را معزول و منصوب کرده باشد و باز در طلب مناصب خیزد و به اسبابهای اسقاطی کارهای تازه‌تر و اعمال معتبر بخواهد.

(۱۱۳) **عُمَرَگَلی** اشخاصی که عنصر ارضیه آنها بر عنصر هوایی و ناری، که جوهر بسیطی باشد، غالب باشد و هنگام مستی گردنه را چنان نگه‌دارند که ابدآ حرکت نکند و خیلاً^{۱۸} و خاموشی را کمال شخصی دانند و کفایات و کارداشیهای دهاتی را بخواهد به خرج ممالک و شهرهای بزرگ به کار برد و نشر دهد و نقوس مستعدّه را از ظلت [کذا، به جای ضئّت] طبع به قهقرا برگرداند و به قوسِ نزولی راغب‌تر از قوس صعودی.

(۱۱۴) **پُل خرجی** مصارف و تدارک قورخانه و توپخانه که غالباً در انبارها می‌ماند و پرسیده می‌شود، خصوصاً خرج آتش‌بازیهای اعیاد که مکرّراً معمول است و آن را احیای شعائر اسلام نام نهاده‌اند. و از توارد و تکرار عمل دیگر حظّی و انبساطی از آن حاصل نیست.

(۱۱۵) **مَشْنَگَی** جوانهایی که به میل خاطر خواهشان، که از زنهای معروفات باشند، لباس بپوشند و بزک کنند و غالباً در رکاب آن زنها یا به طرز دورباش در جلو آنها بروند.

(۱۱۶) **طُرْقَة مَادِر شاه طهماس** کسانی که، به هواخواهی زنها، در مجالس مردها، فرصت حرف به دیگران ندهند و نیز بگویند و معنی حرفها را ندانند.

(۱۱۷) **پهلوان نهنه** کسی را گویند که به مرّبی و استاد خود دریفتند و آموخته‌های از او را به خرج او بخواهد بدهد.

(۱۱۸) **گُوره خر عبد الله خان** گوره‌خری بوده است از عبد الله خان امین‌الدوله حاجی

محمدحسین خان صدر اصفهانی که، در زمان خاقان مغفور فتحعلیشاه، مطلق العنان در کوچه‌های دارالخلافه تهران می‌گشته است و می‌چریده است و غالباً بی خبر به خانه‌های خاک و عام وارد می‌شده و زن و مرد و صغیر و کبیر با آن ملاعبة و مغازله می‌کرده‌اند و خوراکش می‌داده‌اند. و از شاه نیز قدغن بوده است که آن را نگیرند و اذیت نکنند و سُک یا قلا و نیغ لایِ دمش نگذارند. و مدتی این گوره خر بدین حال می‌زیسته است. بعد از آن، هر کس را این حالت عادت بوده و می‌باشد می‌گویند: مثل گوره خر عبدالله خان می‌ماند.^{۱۹}

(۱۱۹) آدم حاجی محمدزمان خان شخصی بوده است از نوکرهای مَحْرِم حاجی محمدزمان خان، برادر حاجی محمدحسین خان سرتیپ صدر اصفهانی. وقتی، به وکالت آقایش، با کسی به محضر شرع به مرافعه منجر به قسم و قسامه شده بوده است – و، در قاعده شرع، در قسم، وکیل و توکیل غیر را جایز ندانند. و آن شخص از کثرت یقینی که در حقیقت مدعای آقایش داشته بوده است به جای او قسم خورده بوده است و از آن به بعد این معنی ضربالمثل است.

(۱۲۰) عبدالا. خَرْنَه اگر غلط نکنم شاه باشد این تنها، چرا که زن شاه می‌باید در مرتبه شاه زنها باشد.

(۱۲۱) آب جور امنای جدید که، از قصر همت و فیض نظر، از برای سلطان هیئت مستغل و دکاکین و کاروانسرای سازند؛ و یک طرف شهر را آباد می‌کند، آن طرف دیگر را خراب می‌نماید، چرا که دکاکین زیاد سکنه می‌خواهد، و اصناف و کسبه در این مایه در دارالخلافه تهران نیست؛ و، اگر دکاکین متفرقه در محلاتش باشد، از صد نفر یک نفر کاسپ بامعنی معتبر نیست که مایه‌دار باشد. در این صورت، اگر از مکانهای دیگر به دکانهای جدید نقل بدهنند، آنجاها خراب می‌شود؛ و، اگر به حال خود بگذارند، جز اینکه خرج بی‌جهت کرده‌اند و هنوز حاصلی نبرده خراب شود ما حاصلی دیگر ندارد. و گفته‌اند: یک ده آباد به از صد ده خراب است.

(۱۲۲) عباس طُوس عباس طاووس است که سرسلسله طایفه‌ای از دراویش است و نسبت طریقی این طایفه متنه می‌شود به عباس بن عبدالمطلب، عمومی پیغمبر

(۱۹) حاشیه مؤلف: دو صفحه در منزل رباط کریم تحریر شد. روز دوشنبه ۲۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۰۷.

(۲۰) ظاهراً همان عباس دوس است.

صلوٰۃ اللہ و سلامُہ علیہ. و رسم ترتیب اینها این است که هرکس می خواهد در طریقہ اینها سلوک کند و به کمالات بر سد چند سال می باید به قاعده‌ای که پیرشان دم می دهد زمانی معتمد گردایی کند، بعد از آن، رسوم دیگر دارند که می باید از مرشد اخذ کند تا به کمالی که شاید و باید بر سد.

(۱۲۳) **شمامہ** کُل عطربات را می گویند و خصوصاً نوعی از مرکبات گرم‌سیراتِ شیراز است از قبیل ترنج و بادرنگ که خیلی معطر و لطیف و خوشگوار است و خوش‌تربیت است و، از کثرت تازگی و لطف، حمل و نقل نمی‌توان کرد به جای دیگر از ولایات؛ مثل نارنج و پرتقال و غیره.

(۱۲۴) **جانور وحشی** کُل اجزای خلوتِ شاه و بعضی اجزای خلوت که فقط از عالم خودشان بیرون نمی‌روند و مشغول خودند.

(۱۲۵) **انسان نوعی** ارباب قلم و اغلب امنای درباری و ادبای مستائف^{۲۱} و شعرای عهد خودمان.

(۱۲۶) **سَيْعِ شَهْرِی** ارباب شمشیر و میرپنجه‌گان و ارباب منصبِ عهد خودمان که هرچه می‌خورند از اجزای خود و جبره‌مواجِب نوکرِ جزو می‌خورند.^{۲۲}

(۱۲۷) **فَائِوْچِی...** حضرت اقدس شهریاری بی‌ریا.

(۱۲۸) **جهنمِ موعود** باغهایی که به کلی غذعن است. کسی که به آدم می‌ماند در آنجا راه ندهند ولیکن همه حیوانی در آنجا می‌چرد.

(۱۲۹) **سگِ پاسوخته** کُل سربازان و اهل نظام؛ از بس که مشق نظامی کرده‌اند و امانده‌اند.

(۱۳۰) **چائی‌بز** غالب از امنای باسلیقه و بذولِ دولت؛ بعد از عمری که بر ایشان می‌روی، یک دوپیاله چای بذل و ایثارشان است.

(۱۳۱) **بُزْگِیر** غالب از امنای عاقلِ شاه؛ هنگام اخذ در تالارند و گاه سفره در نمازخانه و مکانهای کوچک؛ و خصوصاً خادمانِ حرم جلالت را گفته‌اند.

(۱۳۲) **بی‌شرم** میرزاها اهل عراق و تفرش که، بعد از وزارت‌های بزرگ و عملهای عمده، محضِ وفور حرص و شَرَه، به نوکریهای پست و کوچک هم راضی می‌شود و

(۲۱) مستائف به معنای «بددماغ» به کار رفته است.

(۲۲) حاشیه مؤلف: دو صفحه در منزل فیض‌آباد روز سه‌شنبه سلخ شهر رمضان ۱۳۰۷ [نوشته شده].

می‌سازد که مباد از مِلک و آبش یک من بفروشد و کسر شود؛ دیگر به این معنی برنمی‌خورد که ترقی معکوس بد است و مردن بهتر است تا اینکه به کمتر از خودی تملق و خدمت نمودن و قهقرا بازگشتن.

(۱۳۳) **دورگه** اشخاصی که، در لباس، جمع تابین چندی و کسبی می‌کنند؛ مثلاً قبایش راستاست، گُلجهاش نظامی است، یا عمامه‌اش بر سر است و اُرسی پاشنه به خواب می‌پوشد، یا معمم است ریشش را مورچه پی می‌زند.^{۲۳}

(۱۳۴) **موزیکان** کفایات و کاربینهای اهل شورا و مصلحت خانه ایران است. چنانچه از کل آوازهای موزیکان هیچ نوایی معلوم نمی‌شود که زابل است یا شور یا چهاردوال.

(۱۳۵) **بی‌عقل** کل ارکان و اعیان حالیه جدیده ایران که خودشان در اعمال جزئیه معاش خودشان ناقص‌اند و معطل، تقبیل کارگزاریهای دولت و مملکت را می‌نمایند و هر روز بدتر از روز اوّل است و هنی می‌خواهدن، به تقليدات فرنگان و دول خارجه، کار دولتی و ملتی نظام دهد و غافل‌اند از اینکه مقلد در مقلد فانی است و خود را ضایع می‌کنند.

(۱۳۶) **پسرک** شاه و اجزاء و اعیان این دوره قاطبناً بدون استثنای چند نفر از آنها.

(۱۳۷) **علی واویلانی** روضه‌خوانهای تهران کلّاً و اشخاصی که میل دائم روضه‌خوانی دارند و هر شب جمعه را مستمراً روضه می‌خواند.

(۱۳۸) **آتشی** بر وزن آفاکیشی [کذا]، نوکرهای آذربایجانی را کلّاً می‌نامند.^{۲۴}

(۱۳۹) **سمندر** بر وزن قلندر، بچه سیدهایی که از اوّل عمر و جوانی دائمًا در زحمت و عسرت و پریشانی و بی‌پدری بالا آمده باشند؛ و مدت‌العمر هیچ وقت از هیچ‌یک ابنای زمان و اجله و اعیان دولت و ملت روی ترحم و التفات و رافت و نواش ندیده باشد؛ و همس از زیر دست مردمان زبُ الجُرب بی‌مروت راه رفته باشد و لقمه‌نانی به جان‌کنند به چنگ آورده باشد.

(۱۴۰) **بازیچه اطفال** کارهای دولتی و ملتی ایران خاصه در این دوره ناصر الدین‌شاه.

(۱۴۱) **هوشیار** اشخاصی که به هیچ‌وجه خود را در این اوقات دخیل هیچ امری از امور دولت نمی‌کنند و قبول کاری نمی‌کنند.

(۲۳) یعنی بسیار کوتاه است.

(۲۴) حاشیه مؤلف: دو صفحه در ساوج تحریر شد. در روز چهارشنبه غرّه شوال المکرم ۱۳۰۷

(۱۴۲) پشکلی اطفال کوچک که از بزرگان و اعیان ملبس به لباسهای نظامی می‌نمایند و بر اسب می‌نشانند و برای دفع حسرتِ دلِ نهنه و باباش به جاها می‌برند و معلوم است که این امر نهنه اوست و خیال می‌کند که دیگر هیچ‌کس چنین شکلی نزایده است. و این عزیزدردانه را همین پدرساخته... زاییده است.

(۱۴۳) چل و چو اغلب اخبارات روزنامه‌ها که از دول خارج به ایران و از ایران به خارج می‌برند.^{۲۵}

(۱۴۴) یک کلاع چهل کلاع احادیث و اخباری که روضه‌خوانها و محدثین و وعاظ در منابر می‌خوانند. و وجه تسمیه این لغت این است که مثلاً یک کلاعی را شخصی در سر مُرداری دید، آمد به خانه به زنش گفت که دو کلاع در فلان جا بر سر فلان مُردار دیدم. زنش از برای زن همسایه حکایت کرد که شوهرم می‌گفت سه کلاع در فلان مکان مشغول مُردار بودند. آن به دیگری گفت یکی زیادتر تا چند نفر دیگر که نقل قول شد رسید به چهل کلاع.

(۱۴۵) خواهشمند کل شعراء و أدباء و علمایی که با بزرگان مراوده می‌نمایند و معاشر می‌شوند؛ و کل ملاها و اهل کمالی که مصدق اهل دولت‌اند.

(۱۴۶) ریشخند کل مخاطبات و عرایض فصیحه‌ای که غالب اهل حضور و عمله شاه به حضرت سلطانی می‌نمایند و به خصوص قربانت شوم و تصدّقت شوم مکرر.

(۱۴۷) سختمنافع پول و تنزیل در تنزیل که صاحبان پول از مردم و همیگر می‌گیرند که حرام است و به صیغهٔ شرعیه لابد حلالش می‌نمایند.

(۱۴۸) از خود رضا مردمی که، نزد خود، خود را کسی می‌داند و منصوبیات نفس خود را بر خلقی مزیدت می‌نهند و لوس می‌شوند و در حقیقت که می‌آئی جیفه‌ای بیش می‌شد.

(۱۴۹) بازار شام تکیه‌هایی که تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا، روحی و مَن یروح فداه، مزین می‌کنند. یا خانه‌های بزرگان که بزم تعزیه می‌چینند و همگنان خود و مردم را وعده می‌خواهند به اسم روضه استماع کردن، لیکن فقط مقصود بانی این شعر است: بیا به خانه ما و ببین چه رنگین است.

(۱۵۰) **قاسم خانی** پنج ورق از بیست برگ آس را می‌گویند که دو برگش شر و اژدها و دوبرگش ببی بچه به گُول و یک برگش شاه فیل‌سوار باشد. و آس بازی بازی معروفی است که غالب از اولیای دولت و ملت می‌دانند و غالباً، که قدری می‌خواهند از خیالات عقیقی منصرف شوند، به حکمِ ماحیة الدنیا الاَّلَهُ و لعَب^{۲۶}، مشغول این لَعْب می‌شوند.

(۱۵۱) **هَفْ هَفْو** پیرمردهای جسمی قوی‌بنیه را می‌گویند که به تدبیرات اغذیه و نشرآیات مقوی حکیمانه، حفظ بُنیَّه خود را بکند، و تا صد و صدوبیست سال از دماغ کار و حال خود را نیندازد، و مریّی جوانها باشد جهت حفظ وجود و بنیه، لیکن تدبیراتش قدری پهن و پخش^{۲۷} باشد.

(۱۵۲) **که که نمالیده** به مذاق اهل اصفهان، شخصی را گویند که جسمی و بی‌رگ و تنبل باشد و وجودش منشأ هیچ خیر و شرّی نباشد و خود را هم کافی بداند.

(۱۵۳) **بابا ماما** اشخاصی که سیر^{۲۸} همه عوالم را نموده باشد و از گُزمه‌گی به سرگُزمه‌گی به دَه‌باشی‌گری و از دَه‌باشی‌گری به پنجاهاشی‌گری و یوز=[صد]هاشی‌گری برسد؛ و وجوداً کارآمد و کاربه‌هم‌بند باشد؛ و، در عروسی و قضایا و جُشون^{۲۹}، و اعیاد به همه کاری بتواند برسد؛ و باهیولا و خوش‌نیّت و فطرت باشد، و همیشه پُردماغ و تر باشد. و از جوانان بامعنى زرنگ از نمرة خود هروقت بخواهد دسته‌ای بکند داشته باشد؛ و اما... و لیش و دزد و هتّاک و نامرد نباشد؛ و از افساد و دو به‌هم‌زنی و جاکشی و شریک دزدهابودن اموال مخصوصه به چنگ نیاورده باشد؛ و، در معنی، صاحبِ رتبه ولایت باشد؛ و، اگر این کس را بخواهد وقتی داروغگی و حکومت شهر یا بلوک بدنهن، بتواند خوب تا کند.

(۱۵۴) **چلاس** اشخاصی که هر چیز را می‌بینند از خوردنی و ملبوس با اسبابهای نقاشی یا چیزهای تازه که از فرنگستان و دَوَل خارجه به اسم متاع می‌آورند جَلدی [برفور، زودی] بخواهد و دلش آشفته آن چیزها شود، زودی در تدارک گرفتن آن چیزها بشود یا مثل آن را فراهم کند. و این معنی، در همه‌جا از مراتب، نقصش پیداست، خواه

(۲۶) معِرَفَ آيَةُ قَرَآنِ: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ

(۲۷) در اصل: پشخ

(۲۸) جمع مکسر ساختگی جشن

در طبیعتِ شاه باشد یا گدا. این حالت از بی‌مغری و کم‌ظرفی و بی‌متانی و دل‌کوچکی و حسرت‌زدگی می‌باشد.

(۱۵۵) خوش ناخوشک رؤسائی که محکوم اجزاء و عمله و آكله خود باشند و به میل هریک راه بروند. اگر متناقض یکدیگر باشد و این شخص بخواهد که هیچ‌کدام نرنجد و خودش این قدر استحکام و ثبوت و صلاح رای پیدا کرده باشد که نیک و بد اشخاص را از هم جدا کند و جهت احسن و افید و الزم را بگیرد و تدلّس و مؤس موس بی‌معنی و ساختگی را او کند تا کارش قوام و نظامی بگیرد. و به حکم و ماجعل الله الرجل من قلبین فی جوفه، خودش یک جهت و یک روی و یک دله شود، تا هر چه به این جهت قابل است برگرد اجزا شوند.

(۱۵۶) بی‌رجی اشخاصی که به همه خدمات و خسارات و افسادهای اجزا و عمله با رعیت خود بسازند و صبر بی‌حد بلایا ده بکنند آنقدر که مقصد اصلی از میان برود؛ و ابداً حالت غضب در او نباشد؛ چرا که به حکم عقل و نقل و نص قرآنی کل نقوس خاصه ملوک و اکابر می‌باید به این دو بپر [مقصود «بال» است] شهوت و غضب، که جمال و جلال باشد، به کمالات و مراتب ذاتی خود برسد. هریک از این دو بال که ناقص باشد محل است که هیچ ذی‌نفسی به کمال برسد. همین که بنا شود از یک جهت حرکت کنند، هم خود آن بزرگ و رئیس می‌تواند و هم اجزایش نظامی پیدا نمی‌کنند.

بلی شاه را مهر او کین بایدی دو دریاش در آستین بایدی

(۱۵۷) بادپاک کنایه از فرامین و ارقام و احکام و دستخط سلاطین و حکام که ناسخ و منسوخ داشته باشد و متنج به این نتیجه شود که به کلی احکام خودش را خودش از جریان و اعتبار بیندازد. و این حالت از اختلال خیال و بی‌استقامتی حال و بی‌ثباتی رای ناشی می‌شود و خیلی خوب حالتی نیست. و سبب کلی این حالت طمع است که مثلاً یکی می‌آید فلاں مبلغ می‌دهد حکم می‌گیرد می‌رود؛ و هنوز آن شخص مسلط به عمل نشده، معارضش می‌آید و آن یکی بالا می‌کند بر آن مبلغ، ناسخ آن را می‌گیرد می‌رود، او را جواب می‌کند؛ یا او یا غیر از این دو می‌آید از آن دو نفر زیاد می‌دهد و حاکم می‌شود. این سلطنت و حکومت و ریاست آخر منجر به این می‌شود که غلام‌بچه‌ای در ریاست دستخط شاه را می‌درد و اعتنا نمی‌کند. و، به این سبب، جمیع دیگر هم شاه را دریوزگی

می‌کنند و به این جهت هرج و مرج در کل مملکت پیدا می‌شود؛ و، در معنی، تقصیر با خود حاکم است و یا سلطان که خودش حکم خودش را بی‌اعتبار کرده است؛ و این ناشی از قوّه طامعه و حرص است.

(۱۵۸) بی‌بنفسه کنایه از اشخاص لوس و پخمہ و بی‌کاره است که خود را غالباً به البسّه بنفسش یا اطلس یا غیر اطلس...

[رساله به همین صورت ناتمام مانده است.]

فهرست واژه‌ها به ترتیب الفبائی

ج	آ
جانور وحشی (۱۲۴)	برگیر (۱۳۱)
جل انبار (۲۳)	بی‌ادب (۲۷) *
جهنم موعود (۱۲۸)	بی‌بی‌بنفسه (۱۵۸)
	بی‌تدین (۷۴)
	آتشی (۱۳۸)
	آدم حاجی محمدزمان خان (۲۸)
	بی‌حیا (۷)
	بی‌رگ (۱۵۶)
	(۱۱۹)
چ	
چائی‌پز (۱۳۰)	آسوده (۶۹)
چُرتی (۱۰۷)	بی‌شرم (۱۳۲)
چس سگ (۷۸)	بی‌عرضه (۹۹)
چُشه (۶۷)	بی‌عقل (۱۳۵)
چلاس (۱۵۴)	بی‌مروت (۵)
چُلمن (۹۱)	بی‌مزه (۴۶)
چُل و چو (۱۴۳)	بی‌معز (۷۳)
	اردک حامله (۱۰۳)
	از خود رضا (۱۴۸)
	انسان نوعی (۱۲۵)
ح	پ
حاشیه (۵۱)	پاچه پلشت (۶۶)
حجی و رحی (۱۱۰)	پاچه فسفسی (۵۸)
حسرتی (۹۳)	
حلوا (۴۸)	پرتخمه (۳۶)
حمال کامل (۸۲)	پسرک (۱۳۶)
	پشکلی (۱۴۲)
	په په (۳۴)
	پهلوان ننه (۱۱۷)
	بازار شام (۱۴۹)
	بازیچه اطفال (۱۴۰)
خ	ت
خادم لباس (۷۲)	بالابین (۹۴)
خَّه قلچه (۵۹)	تاطوله (۱۱)
	تف دیوار (۶)
	بدعنق (۴۳)

* ارقام درون پرانتز شماره‌های ترتیب مدخل هاست.

ع عباس طوس (۱۲۲) عبدال... خرنه (۱۲۰) عزیز بی جهت (۱) عشّار (۲) علی واویلانی (۱۳۷) عمر گلی (۱۱۳) عیاش خر (۹۸)	ریقباشی (۴۵) خرخانه پزی (۵۷) خردبین (۱۰۱) خسرالدینیا والآخرة (۶۱) خواهشمند (۱۴۵) خوش‌ادا (۶۴) خوش ناخوشک (۱۵۵)	خرچه (۸۹) خرخانه پزی (۵۷) خردبین (۱۰۱) خسرالدینیا والآخرة (۶۱) خواهشمند (۱۴۵) خوش‌ادا (۶۴) خوش ناخوشک (۱۵۵)
ز زیپولی (۴۲)	ریقباشی (۴۵) خرخانه پزی (۵۷) خردبین (۱۰۱) خسرالدینیا والآخرة (۶۱) خواهشمند (۱۴۵) خوش‌ادا (۶۴) خوش ناخوشک (۱۵۵)	خرچه (۸۹) خرخانه پزی (۵۷) خردبین (۱۰۱) خسرالدینیا والآخرة (۶۱) خواهشمند (۱۴۵) خوش‌ادا (۶۴) خوش ناخوشک (۱۵۵)
س سبع شهری (۱۲۶) سخت منافع (۱۴۷) سخرة خواص (۱۰)	سگ پاسوخته (۱۲۹) سمندر (۱۳۹)	داشته باش (۹۷) داش مشهدی (۴۷) دام پول (۸۵) دقرنبوش (۴) دنگال (۱۱۱) دو دور فوطک (۴۰) دورگه (۱۳۳) دیو (۸۷) دیوار عریض (۷) دیوٹ (۸)
ف فرشکی (۱۰۰)		
ق قاب هفت روسایده (۱۲) قاپوچی ... (۱۲۷) قاسم خانی (۱۵۰) قدرمه (۴۹) قرغو (۴۴) قفرس (۳۱)	شال پا (۱۴) شپش لحاف کهنه (۵۴) شبله (۸۶) شخص (۲۹) شربالیهود (۱۵) شیرینه (۸۱)	داشته باش (۹۷) داش مشهدی (۴۷) دام پول (۸۵) دقرنبوش (۴) دنگال (۱۱۱) دو دور فوطک (۴۰) دورگه (۱۳۳) دیو (۸۷) دیوار عریض (۷) دیوٹ (۸)
ش شاخته پلخته (۱۷) شلیلاجان (۵۶)	شال پا (۱۴) شپش لحاف کهنه (۵۴) شبله (۸۶) شخص (۲۹) شربالیهود (۱۵) شیرینه (۸۱)	داشته باش (۹۷) داش مشهدی (۴۷) دام پول (۸۵) دقرنبوش (۴) دنگال (۱۱۱) دو دور فوطک (۴۰) دورگه (۱۳۳) دیو (۸۷) دیوار عریض (۷) دیوٹ (۸)
ذ قُمْغمَع (۳۳) قوزولی مُزولی (۹۲) قولدنگ (۸۸)	شامامه (۱۲۳) شیشکی (۳۹)	ذره (۲۴)
ک کارنامه (۷۶) کدبانو (۱۹)	طرقة مادر شاه طهماس (۱۱۶)	رختکار (۶۸) روده (۸۴) ریشخند (۱۴۶)
ط		

نجیب (۳۷)	لاشہ محض (۷۷)	کمان هرلاتی (۳۰)
نجیم و نجیم زاده (۱۰۹)	لخه (۱۱۲)	کُمْحُتَه (۵۰)
نحس مستمر (۶۲)	لختی (۲۵)	کوچولی (۲۰)
نکیرین (۶۵)	لَّوَيْن (۹۵)	کِه کِه نمالیده (۱۵۲)
نُنر (۳۵)		کنه نه (۱۳)
م		کنه خر (۷۱)
و		
وارث خلق الله (۵۵)	مترسک سرخربوزه (۱۰۲)	گ
ول خرجی (۱۱۴)	مرده کنه (۵۳)	گاگول (۹)
ه		گداگشنہ (۱۸)
هاتان ماتان (۳)	مشنگی (۱۱۵)	گنه گه مولد (۸۰)
هف هفو (۱۵۱)	مطرپ همسایه (۲۲)	گوره خر عبدالله خان (۱۱۸)
همرک (۹۰)	مغبون لازم الرحم (۱۶)	گوز (۸۳)
هوشیار (۱۴۱)	مندک (۲۱)	گوشت تاخ (۳۸)
ی		گوش قد (۳۲)
یک کلاح چهل کلاح (۱۴۴)	مویز پی سُکْ (۱۰۵)	ل
یل کسن (۱۰۸)		لازم النفقة (۲۶)
ن		لاش خور (۷۵)

توضیحات

در مقدمه اشاره شد که واژه‌های این فرهنگ با فرهنگ فارسی عامیانه استاد نجفی و فرهنگ بزرگ سخن مقابله شده همچنین آقای دکتر مجدالدین کیوانی سراسر آن را مطالعه و برخی از اصطلاحات را که هنوز بین مردم اصفهان رایج است مشخص کردند. در ذیل تفاوتها را به نقل از این دو منبع آورده‌ام. شماره درون پرانتز بر سر هر مدخل همان شماره مدخل در متن فرهنگ است.

- (۱) **عزیز بی‌جهت** که به غلط محبوب دیگران شده باشد (یا خود را محبوب دیگران پنداشد). (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۲) **عشّار** گیرندهٔ مالیات ده یک (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۹) **گاگول** گفتگو، گیج، ابله، کودن (همان)
- (۹) **گاگول = گاگولی** آدم خنگ و حواس‌پرت، کم‌هوش که خیلی چیزها را تشخیص نمی‌دهد. (رایج در اصفهان)
- (۱۱) **تاتوله = تاطوله** گیاهی علفی و یک‌ساله که بوی تندي دارد. (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۱۱) **تاطوله = تاتوره** مادهٔ سمی که معمولاً بر گوشت یا مواد غذایی می‌زنند و به سگ می‌دهند تا از بین برود. (رایج در اصفهان)
- (۱۲) **قاب هفت رو سائیده = قاب قمارخانه** آدم هفت خط زیل، و مطلع از همه زرنگیها و حرامزادگیها. (رایج در اصفهان)
- (۱۵) **شرب‌الیهود** از اصطلاحات رایج در ادبیات عرفانی و در اشعار حافظ. درهم و برهم، آشفته. (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۱۸) **گدآگشنه** آدم تازه به دوران رسیده که روحًا و معناً هنوز گداست، مقابله منبع الطبع. (رایج در اصفهان و جاهای دیگر)
- (۲۰) **کوچولی** ریزجشّه، امروزه هم رایج است و به اشخاص و به اشیاء ریزجشّه گفته می‌شود.
- (۲۱) **مُندک** مانده و وارفته و از کارافتاده (فرهنگ فارسی عامیانه)؛ حقیر، کوچک (فرهنگ بزرگ سخن)

- (۲۳) جل‌انبار یا جُل‌نبر، ژنده‌پوش بدریخت و بی‌سروپا (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۲۴) لُختی = لات به آدمهای مزاحم، عربده‌کش، باج‌گیر و اهل زد و خورد گفته می‌شود. (رایج در اصفهان)
- (۲۵) قُمعمع مطنطن، مغلق و پرطمطراق، پرلفت و لعاب (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۲۶) په‌په به آدم بی‌عرضه و دست و پا چلفتی در اصفهان و تهران و برخی شهرهای دیگر اطلاق می‌گردد. (رایج در اصفهان)
- (۲۷) پرْتَخْمَه دارای آب و تاب با تشریفات فراوان، باشکوه و پررونق (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۲۸) حلوا شوهر حرف‌شنو و مطیع زن (محاوره مردم اصفهان)
- (۲۹) کمخته لایه‌چرک و کثافت روی پوست بدن، کِبِره، پینه (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۳۰) بادمجان دور قاب‌چین متملق، چاپلوس (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۳۱) شپش لحاف کنه و اژه «شپش خشتک» به معنای آدم بدپیله، مزاحم و موی دماغ رایج است. (رایج در اصفهان)
- (۳۲) آب دزدک نوعی حشره گوشتخوار؛ ابزار مخصوص تزریق مایعات به داخل بدن (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۳۳) علی واویلا آدمهایی که برای مسائل کمارزش جار و جنجال راه می‌اندازند و شلوغ می‌کنند. (رایج در اصفهان)
- (۳۴) لاش‌خور آدم مفت‌خور و کلاش (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۳۵) خرچه کسی که دوره بچگی او پایان یافته و به حدّ بلوغ رسیده است. (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۳۶) چُلمن آن که زود فریب می‌خورد، هالو. (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۳۷) گول‌خور بی‌عرضه، سبک عقل و بی‌دست و پا و نالایق (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۳۸) چُلمن زرنگ بزن در رو (محاوره مردم اصفهان)
- (۳۹) آش‌مال مالنده آش بر پارچه، متملق، چاپلوس (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۴۰) موش روی قالب صابون آدمی که در جایی قرار گرفته که به آنجا تعلق ندارد. قرارگرفتن شخص در غیر جای خود. (رایج در اصفهان)

- (۱۰۷) **چرتی آدم** تریاکی، کسانی که مثل تریاکی‌ها چرت بزنند و خواب بروند.
- (محاوره مردم اصفهان)
- (۱۰۹) **نجیم و نجیم‌زاده** محتملاً همان نجیب و نجیب‌زاده است.
- (۱۱۰) **حَجَّی حاجی** (رایج در اصفهان)
- (۱۱۱) **دنگال پهناور**، وسیع، بسیار بزرگ (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۱۱۲) **لَحَّه شغل پردرآمد** (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۱۱۳) **عُمر گلی** در همدان به آدم بدقيافه گفته می‌شود. (نقل از دکتر معصومی همدانی)
- (۱۱۷) **پهلوان ننه** بچه‌ای که پیش مادرش، شیر است. کسانی که هارت و پورت زیاد می‌کنند. (رایج در اصفهان)
- (۱۲۳) **شمامه رایحه** و بوی خوش، گلوله خوشبو (فرهنگ بزرگ سخن)؛ اما، در این رساله به معنای دیگری آمده است.
- (۱۲۷) **قَابِچی دربان** (فرهنگ فارسی عامیانه، ذیل قاپچی/قابوچی)
- (۱۲۹) **سگ پاسوخته آدمهایی** که دنبال کار می‌دوند و زحمت زیاد می‌کشند ولی بدون نتیجه و به جایی نمی‌رسند. کنایه از اینکه خسته شدم و به نتیجه نرسیدم. (محاوره مردم اصفهان)
- (۱۳۱) **بزگرفن و بزگیر** جنسی را با قیمتی فوق العاده ارزان‌تر از قیمت واقعی به چنگ آوردن، بیشتر در صنف جواهرفروش رایج است. (رایج در اصفهان)
- (۱۳۴) **موزیکان موسیقی** (اما امروزه منسوخ شده است). (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۱۴۲) **پشکلی آدم کوچولو** که از اندازه معمول کوچک‌تر است. (محاوره مردم اصفهان)
- (۱۴۳) **چل و چو خبر دروغ، شایعه بی‌اساس** (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۱۴۴) **یک کلاح چهل کلاح شاخ و برگ** دادن به خبر تا حدی که تبدیل به ماجراهی غیرواقعی شود. (فرهنگ بزرگ سخن)
- (۱۵۱) **هَفْ هَفْوَ = هاف هافو** که فرتوت و شکسته و وارفته باشد و نتواند کلمات را به درستی ادا کند و گویی به جای حرف‌زدن هاف هاف کند. (فرهنگ فارسی عامیانه)
- (۱۵۱) **هف هفو** در اصفهان به پیرمردهای اهل غرولند و ناآراسته اطلاق می‌شود.
- (۱۵۲) **که که نمالیده آدمهای بی‌ارزش و متکبر** (محاوره مردم اصفهان)
- (۱۵۳) **بابا ماما بزرگ و کلاتر محل** یا رئیس لوطیان محله که در کارهای عمومی از او

رأى خواهند و دستورش را اجرا کنند. (فرهنگ فارسی عامیانه)
 (۱۵۴) چلاس که از هرچیز خوردنی می‌خواهد بخورد، که به هر چیز خوردنی
 ناخنک زند. (فرهنگ فارسی عامیانه)

منابع

فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری و همکاران، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۲، ۱۳۸۲ش، ۱ش، مجلد؛
 فرهنگ عامیانه، [امثال، لغات و مصطلحات]، یوسف رحمتی، تهران، ۱۳۳۱، با مقدمه سعید نفیسی (در
 این کتاب، بخش واژه‌ها از امثال و اصطلاحات جدا و هریک الفبایی مرتب شده است)؛
 فرهنگ فارسی عامیانه، ابوالحسن نجفی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۸، ۲، مجلد؛
 فرهنگ لغات عامیانه، محمدعلی جمالزاده، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۲، مقدمه و برخی اصطلاحات
 آن؛
 فرهنگ واژه‌های عامیانه، [رساله حاضر] نسخه خطی شماره ۵۱۵۶ کتابخانه مجلس، از برگ ۶۳ تا ۷۸.
 [مؤلف در مقدمه خود را رضا حکیم خراسانی‌الاصل معرفی کرده است]؛
 فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۵۰، ج، ۳، ۱۹۴۵؛
 لغات مصطلحه عوام [مرآت‌البلهاء] به اهتمام احمد مجاهد، انتشارات ما، تهران ۱۳۷۱؛
 مجله راهنمای کتاب، سال پنجم، شماره‌های ۴ و ۵ و ۶، تیر-شهریور ۱۳۴۱. (در صفحات ۴۴۸-۴۵۳ و
 ۵۵۴-۵۵۸)، در این سال تمام متن مرآت‌البلهاء نخستین بار به چاپ سُربی رسیده است؛
 مرآت‌البلهاء [به انصمام کلثوم‌نه]، منسوب به شریعتمدار تبریزی، به اهتمام محمود کتیرایی، انتشارات
 طهوری، تهران بی‌تا.